

هدیه خدا سرور ما عیسی مسیح و محبت خدا و اجتماع و روح القدس با ما باشد و برای همه
آمین

لوقا 7 (36/50)

یکی از فریسیان از او دعوت کرد که با او غذا بخورد پس به خانه فریسی رفت و با او نشست. که نا
گاه زنی که در آن شهر به گناه شهره بود چون فهمید که عیسی در خانه فریسی بنشسته است
شیشه ای از عطر برداشته و در پشت سر او نزد پاهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن
پاهای او به اشک خود و خشکاندن پاهای او به موی خود و پاهای او را بوسیده آنها را به عطر
تدهین کرد. این فریسی با خود گفت که اگر این نبی بود می دانست که این زن کیست که او را
لمسمی کند، زیرا گناهکار است. عیسی به او گفت: ای شمعون چیزی دارم که به تو بگویم. گفت
: ای استاد بگو. گفت: طلبکاری را دو بدهکار بود. که از یکی 50 و از دیگری 500 دینار طلب
داشت چون چیزی نداشتند که ادا کنند هر دوی آنها را بخشید. بگو به کدام یک از آن دو محبت
بیشتری نمود؟ شمعون گفت: آن که او را بیشتر بخشید. عیسی: نیکو گفتی.

پس به آن زن اشاره نموده و به او گفت: این زن را نمی بینی، به خانه تو امد ولی اب جهت
شستن پاهایم نیوردی ولی این زن پاهای مرا با اشک شست و با موهای خود خشک کرد. مرا
نبوسیدی ولی این زن از بوسیدن پاهای من هم باز نایستاد. پر مرا به روغن مسح نکردی ولی او
پاهای مرا با عطر تدهین کرد. از این جهت به تو میگویم گناهان او که بسیار است امرزیده شد
زیرا که محبت بسیار نموده است. اما آنکه امرزش کمتر یافت محبت کمتری نماید. پس به آن
زن گفت: گناهان تو امرزیده شد. و اهل مجلس در خاطر تو تفکر آغاز کردند که این کیست که
گناهان را هم می امرزد. پس به آن زن گفت: ایمانت تو را نجات داده است پس به سلامتی روانه
شو.

ما دعا میکنیم: ای سرور ما راه تویی، ما را راهنمایی کن، تو حقیقت هستی، بر ما فرمانروایی
کن، تو زندگی هستی و به ما برکت بده. آمین

اجتماع عزیز! 7 صحنه نمایش را لوقا جلوی چشمان ما نقاشی کرده، درست مثل یک فیلم.

1: یک فریسی با عیسی حرف میزنه: اجازه دارم شما را برای غذا دعوت کنم به خانه ام؟ ما
بیشتر از این در این باره نمی دانیم، چقدر انتظار پشت این دعوت بوده، و غیر معمول ترین
واقعیه اینه که این فریسی با عیسی هیچ دوستی نداشته. اما مثل همیشه عیسی دعوت او را می
پذیرد و سر میز غذا می نشیند یا بهتر بگوییم لم می دهد.

2: یک زن در این شهر بوده که لوقا در مورد وضعیت او توضیح داده. یک زن بدکاره که ادم
برای اینکه او را نبیند حاضر بود مسیر خودش را دورتر بکند. ولی او می دانست که عیسی در
خانه این فریسی مهمان است. نام این فریسی زیمون بود و ما بعدا راجع به او توضیح می دهیم
ولی حالا این زن که با یک روغن گرانبها به خانه زیمون می رود برای دیدار عیسی.

ما حدس می زنیم که لوقا در این موقعیت یک صحنه را حذف کرده. چون این حوادث باید قبلاً اتفاق افتاده باشد که: ایا عیسی را او قبلاً دیده بود؟ یا با او صحبت کرده بود؟ ایا او حرفهای عیسی را گوش می کرد؟ راجع به اینها ما چیزی نمی دانیم گرچه باید درباره ان دانست. و مسئله خیلی مهم این است که باید بدانیم چه چیز تا به حال در زندگی این زن اتفاق افتاده است. و سپس او اینجاست، زن بدکاره شهر، و او محبت خدا را ملاقات کرد. در این دیدار عیسی او را با محبت خدا پذیرایی کرد. و او می خواهد به هر قیمتی شده انجا برود و هیچ چیز نمی تواند مانع او بشود برای اینکه او به خانه زیمون نرود. او میدانست اگر به خانه زیمون برود، این کار می تواند یک تجربه تحقیر آمیز برایش باشد ولی او این ریسک را کرد چون او می دانست که به گناهکاری در شهر مشهور است و مرد فریسی او را رد خواهد کرد چون نمی خواهد انگشت نمای خلق بشود بخاطر حضور این زن در خانه اش. لوقا هیچ چیز در این باره تعریف نمی کند، او می گوید که این زن به حالت زانو زده به عیسی نزدیک شد در حالی که گریه می کرد، طوری که پاهای عیسی از اشکهای او کاملاً خیس شده بود و او با موهای خود پاهای عیسی را خشک کرد و با پماد پاهای او را نوازش کرد. و پاهای عیسی را بوسید.

3: این صحنه دوباره به ما صاحبخانه را نشان می دهد. او از دور ماجرا را می دید و عصبانی بود از پیش آمدن این وضع و احساس شرم می کرد ولی از جهتی هم خوشحال بود و با خودش می گفت: عیسی نمی تواند پیامبر باشد، او نمی تواند مرد خدا باشد، او برای نجات تمام جهان نیست. از انجایی که او می دانست این زن ناپاک است او نمی خواست اجازه دهد که او عیسی را لمس کند. او می خواست زن را کنار بزند و به او بفهماند در بین عادلان و مذهبیون جایی در این دنیا برای او وجود ندارد. ولی با تمام این تفاسیر ن میخواست با جدیت و همت زیاد به خدا تعلق بگیرد.

4: این صحنه نشان می دهد که عیسی می داند چی در دل زیمون می گذرد. زیمون: شاید این مرد پیامبر نیست. ادم می توانست این را از چشم زیمون بخواند. عیسی: زیمون من می خواهم چیزی به تو بگویم. و بعد این داستان را تعریف می کند. مثل همیشه یک داستان از خدا و طبق معمول کسی در این داستان هست که با پول کارهایی انجام می دهد. مردی بود که به دو نفر پول قرض می دهد و یکی از آنها قرار بود ماهانه پول را برگرداند و دیگری قرار بود تمام پول را در پایان سال پس دهد. وقتی او خواست پولش را پس بگیرد هر دو انجا بودند ولی با دست های خالی از پول و هیچکدام نمی توانستند جریمه شان را پرداخت کنند. ولی صاحب پول هر دو آنها را بخشید به هر دوی آنها، حالا زیمون به من بگو کدام یک از آنها حق شناس تر بود؟ او به کدام یک از آنها محبت بیشتر کرد؟ زیمون مطمئن نبود عیسی او را به کجا می خواهد ببرد و این قصه چه ربطی به ماجرای این زن دارد؟! و چه ربطی با او؟! به هر حال این روشن بود که: کسی که جریمه بیشتری داشته و بخشیده شده باید حق شناس تر باشد.

عیسیدقیقا این پاسخ را به او می دهد: که دقیقا من هم همین مطلب را متوجه شدم. و حالا نگاه کن چه اتفاقی اینجا افتاد! این زن چه کرد؟ زیمون: منظورت چیست؟ عیسی: تو مرا دعوت کردی ولی اب برای شستن گرد و غبار پاهایم نیاموردی، مثل یک مهمان معمولی روبه روی من ایستادی و مرا بوسیدی و پذیرایی کردی و بعد سکوت کردی و خیلی سرد با من برخورد کردی و تو به من پماد ندادی. تو مرا تا حالا به خانه ات دعوت نکرده بودی ولی با من مثل یک مهمان محترم رفتار نکردی ولی این زن محبت را به من تمام کرد. زیمون: منظورت چیست؟ چطور

ممکن است؟ عیسی: گناهان بسیار این زن بخشیده شد چون این زن محبت بسیار نشان داد. ولی چه کسی بخشش کمتری گرفت؟ کسی که محبت کمتری کرد. زیمون منظورت این است که ملاقات ما هیچ حاصلی نداشت؟ عیسی این زن داخل آمد در حالی که تشنه محبت خداوند بودو بالاخره اب دریافت کرد.

5: این صحنه کوتاه است و مربوط به این زن می شود. حال عیسی صحبت را با این زن آغاز می کند. سرانجام کلمه کلیدی گفته میشود. حال او چیزیکه در سرشاست را به زن میگوید. چه حسی کردیقبلا در تمام مدت، قلبت تو را به کجا راهنماییکرد، تو احساس گرسنگی شدید میکردی. "تمام گناهان تو بخشیده شد" او زن بدکاره شهر بود و این یک مهر بر پیشانی او بود، مردم او را اینطور می دیدند و خودش هم فکر میکرد که هیچ ارزشی ندارد، کسیکه همه او را رد میکنند، نه خداوند و نه مردم کسی انتظار دیدن او را ندارد. ولی عیسی به او گفت: خداتو را دوست دارد. اوتورا خوب میکند.تواجازه داری زندگی کنی و باشی، تو توسط خدا دوست داشته شدی و مورد احترام واقع شدی. این زیبایی توست و تمام گناهان تو بخشیده شد. یک جمله کوتاه هنوز مانده، او بر سر میز نشسته بود ولی لوقا تا حالا با او صحبت نکرده بود ولی حالا آنها به چشم میایند. "او کیست که گناهان را میبخشد"

بله این سؤال تعیین کننده است. تا حالا من راجع به محبت خدا صحبت کردم ولی این زن با محبت خودش به عیسی این ارتباط را به وجود آورد. او پاهایعیسی را بوسید و با پماد مالید چون او خدایی است در بدن انسان. کسی خدا را ندیده اما در عیسی خدا شخصابه دیدار ما میاید. کلام عیسی کلام خدا بود، بخشش او بخشش خدا بود. همه همه محبتی که زن میتوانست احساس کند به خدا، را این زن نثار عیسی کرد. او کیست که میتواند گناهان را ببخشد؟ هیچ کسغیر خدا نمیتواند باشد! ان زن به این حرف اعتقاد داشت و از صمیم قلب. ایا بقیه این را از او پرسیدند، که عیسی کیست! جوابی پیدا کردند؟ لوقا هیچ توضیحی نمی دهد. این سؤال هنوز همینطور باز مانده ولی برای ان زن نه چون او جواب خودش را دانسته بوداما عیسی به انها گفت: ایمانت به تو کمک کرد، برو تو ازادی، آمین

و آرامش خدا بالاتر از تمام ادراک بشریست، درک و قلب ما را در عیسی مسیح حفظ کن. آمین